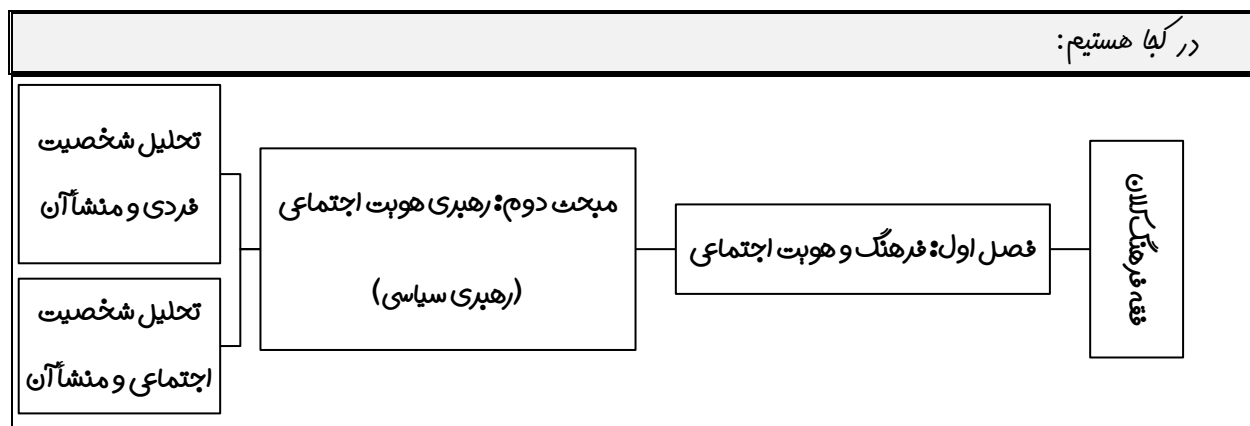


تقریر درس خارج فقه فرهنگ حضرت استاد آیت الله محسن اراکی دامت برکاته

جلسه ۷	تاریخ ۱۴۰۳/۰۸/۲۴	مقرر مرتضی اسدیان لایمی
--------	------------------	-------------------------

«أعوذ بالله من الشيطان الرجيم؛ بسم الله الرحمن الرحيم، الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ
الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ»



بحث ما در فقه فرهنگ کلان به مبحث دوم از فصل اول رسید؛ عنوان فصل اول، فرهنگ و هویت اجتماعی بود و در مبحث اول آن در خصوص روند پیدایش هویت اجتماعی بحث نمودیم و در این مبحث دوم که بحث امروز ماست درباره رهبری و هویت اجتماعی بحث می کنیم.

در این بحث یک اصل مهمی که از منابع دینی استفاده می شود -البته در مباحث جامعه شناسی هم کم و بیش توجه شده اما در منابع اسلامی توجه به آن بیشتر است- که عبارت است از اینکه: «هر انسانی هویت و شخصیتش را از آن منبعی دریافت می گیرد که از آن منبع فرمان بگیرد».

البته این اصل مقدمه ای دارد و آن اینکه:

وقتی فرد در رفتارهای اختیاری رفتاری را انتخاب می کند از جایی فرمان می گیرد سنجش دارد و گزینش دارد همانی که در کتب کلامی و اصولی هم به آن اشاره می کنند و می گویند رفتار اختیاری متوقف بر تصور فعل است و تصور غایت فعل و تصدیق به فائده فعل و یا غایت فعل بعد از تصدیق به فائده اول تصور فعل - فائده فعل و وقتی تصدیق به فائده حاصل شد

اراده شکل می گیرد؛ اینکه فعل فائده داشته باشد این فائده داشتن راه شناخت این فائده چیست؟ این مبحث را در کتب روانشناسی و علوم اجتماعی از آن به «سنجش و گزینش» تعبیر می کنند.

برای تشخیص فائده و عدم فائده در قرآن کریم ۲ منبع مطرح شده است:

۱. حق

در همین خصوص خداوند متعال فرمود:

﴿وَأَنِ احْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَاحْذَرْهُمْ أَنْ يَفْتِنُوكَ عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَمُوا أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُصِيبَهُمْ بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ لَفَاسِقُونَ﴾^۱؛

این منبع حق خدای متعال است و کاشف از این فرمان خدا می تواند عقل محض - البته عقل محض^۲ با آن شرایط خاص خود - باشد یا بیان شرع یا وحی باشد؛ به این معنا که این کسی که بر مبنای حق سنجش می کند و یک رفتار را چون حق است ترجیح داده و می پذیرد گزینش می کند و اراده می کند این منبعی که حقانیت حق را برای او تعریف می کند این همان منبعی است که شخصیت او را می سازد لذا شخصیت او یا بر مبنای حق شکل می گیرد یا بر مبنای باطل شکل می گیرد.

آن کسی که این فرمان حق را می دهد اوست که شخصیت وی را شکل می دهد و همچنین است آن کسی که فرمان باطل را می دهد؛ لذا در جامعه ای که انسان زندگی می کند نمی تواند بر مبنای تشخیص شخصی خودش رفتار خودش را تنظیم کند بلکه بر مبنای فرمان فرمانروای - همانی که به شکل قانون در می آید^۳ - جامعه حق را و یا آن میزان سنجش را مشخص می کند لذا فرمان فرمانروا میزان سنجش می شود فارغ از رفتار فردی.

بنابر آنچه گفتیم آن کسی که رفتار جامعه را جهت می دهد دستگاه حاکمیت است که به جامعه نظم می بخشد و رفتار اجتماعی را جهت داده و هدایت می کند و وقتی اینچنین شد رفتار اجتماعی اشخاص بر اساس آن خواسته و فرمان حاکمیت رفتار خود را شکل می دهد.

۲. هوای نفس

۱. سورة مائده: ۴۹؛ و (تو ای پیغمبر) به آنچه خدا فرستاده میان آنان حکم کن و پیرو خواهش های ایشان مباش، و بیندیش که مبدا تو را فریب دهند و در بعض احکام که خدا به تو فرستاده تقاضای تغییر کنند. پس اگر از حکم خدا روی گردانیدند (باک مدار) بدان که خدا می خواهد آنها را به عقوبت بعض گناهانشان گرفتار سازد، و همانا بسیاری از مردم فاسق و بدکارند.

۲. مستقلات عقلیه آنچه عقل مستقل در ادراک آن است این است که حقی وجود دارد که باید از آن تبعیت نماید اما این عقل را یک منبعی باید تشخیص دهد که مخصص باشد و خطاپذیر نباشد که لازم باشد منبع دیگری خطای وی را تصحیح نماید و این منبع اصل و این نظریه عصمتی که در تشیع به آن اعتماد داریم همین است که می گوییم منبع باید معصوم باشد؛ لذا ولایت فقیه عادل در زمان غیبت را به عنوان دوران آمادگی و دوران استعداد برای دوران اصلی حاکمیت می دانیم و الا نظریه اصلی ما حاکمیت معصوم است البته عصمت در نقل فرمان خدا و نزدیکترین مقوله عصمت ملکه عدالت است که یک فقیه حتما باید عادل باشد یعنی ملکه عدالت داشته باشد و آنقدر آموخته باشد که خطا به طور عادی از وی محال است.

۳. در تعابیر فقهی از این فرمان به امر و نهی تعبیر می شود و او کسی است که حکم به ید اوست او صاحب الحکم است و صاحب فرمان الزامی است و فیصله می دهد تردید را.

همانطور که گفتیم این حاکم یا فرمانروا یا این دستگاه حاکمیت شخصیت ساز است و شخصیت جامعه بر اساس این حاکمیت شکل می گیرد در این صورت اگر یان دستگاه مبنای فرمانش حق و عدل باشد شخصیت کلان جامعه شخصیت عادلانه ای خواهد بود لکن اگر مبنای فرمان و آن اساس و ریشه ای که از آن فرمان صادر می شود هوای نفس باشد یعنی بگوید می گویم آنچه را که دلم بخواهد؛ در این صورت دیگر شخصیت عادلانه ای شکل نخواهد گرفت.

خداوند متعال با تعبیر بسیار رسایی از این نوع از حاکمیت یاد کرده است و فرعون را به عنوان مثل اعلای این مورد معرفی نموده است که آورده است:

﴿يَا قَوْمِ لَكُمْ الْمُلْكُ الْيَوْمَ ظَاهِرِينَ فِي الْأَرْضِ فَمَنْ يَنْصُرُنَا مِنْ بَأْسِ اللَّهِ إِنْ جَاءَنَا قَالَ فِرْعَوْنُ مَا أُرِيكُمْ إِلَّا مَا أَرَىٰ وَمَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ﴾^۱؛

که او معتقد بود آنچه من می گویم خیر است و شایسته است و خیر و شایستگی فرع آن چیزی است که من بخواهم نه اینکه آنچه خیر است من می خواهم.

سابقاً گفتیم بین دیدگاه اسلام و دیدگاه مکاتب دیگر (غیر الهی: سکولاریسم- ربرالیسم یا کمونیسم) همین تفاوت است که آنها معتقدند آنچه آنها می خواهند خیر و صلاح است و فرع خواسته حاکم است لکن در نظام اسلامی آنچه خیر و صلاح است را باید حاکم بگوید.

حضرت امام علیه السلام یک نکته بسیار دقیقی دارد و آن اینکه فرق بین حکومت حاکمان الهی و یا حکومت ولی فقیه و حکومت های استبدادی این است که حکومت فقیه یا حاکمان الهی حکومت قانون است اینها خود محکوم قانون هستند نه اینکه خود قانون باشند؛ نه اینکه آنچه بخواهند بشود قانون بلکه آنچه قانون است را آنها باید بخواهند لذا حاکمان الهی و یا ولی فقیه آنچه حق متعال حق و امر دانسته است بیان می نمایند و نسبت به همه رسل نیز خداوند متعال همین مطلب را می فرماید که:

﴿وَتِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَىٰ قَوْمِهِ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَن نَّشَاءُ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ﴾^(۸۴)

﴿وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا وَنُوحًا هَدَيْنَا مِن قَبْلُ وَمِن ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَىٰ وَهَارُونَ وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ﴾^(۸۵)

﴿وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَىٰ وَعِيسَىٰ وَإِلْيَاسَ كُلٌّ مِّنَ الصَّالِحِينَ﴾^(۸۶)

﴿وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيُونُسَ وَلُوطًا كُلًّا فَضَّلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ﴾^(۸۷)

﴿وَمِن آبَائِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَإِخْوَانِهِمْ وَاجْتَبَيْنَاهُمْ وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾^(۸۸)

﴿ذَٰلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَلَوْ أَشْرَكُوا لَحَبَطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾^(۸۹)

۱. سوره غافر: ۲۹: ای قوم، امروز ملک و سلطنت و چیرگی بر زمین (مصر) با شماست، لیکن اگر قهر و انتقام خدا بر ما برسد کیست که ما را از آن نجات تواند داد؟ فرعون باز گفت: جز آن که رأی (به قتل موسی) دادم رأی دیگر نمی دهم (و جز این صلاح نمی دانم) و شما را جز به راه صواب دلالت نمی کنم.

أُولَئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنَّبُوءَةَ فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا هَؤُلَاءِ فَقَدْ وَكَلْنَا بِهَا قَوْمًا لَيَسُو بِهَا بِكَافِرِينَ^۱؛

لذا خداوند متعال می فرماید اینها اگر از فرمان الهی عدول کنند تمامی اعمال آنها حبط خواهد شد.

یا در جای دیگری می فرماید:

﴿وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ * لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ * ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ * فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ * وَإِنَّهُ لَتَذِكْرٌ لِّلْمُتَّقِينَ﴾^۲؛

حاکمیت رسول خدا صلی الله علیه و آله با استبداد فرق می کند بلکه اختیارات مطلق دارد اما نه برای او بلکه از این جهت است که امین فرمان خداست و او موظف است از آن فرمان حق متعال پیروی کند در فرمان دهی و فرمانروایی و اینگونه نیست که حق و عدل را از فرمان خودش نشأت گرفته بداند لذا استبدادی که قرآن کریم تعریف می کند این است که کسی بگوید چون این را من می گویم این حق است و این همان چیزی است که در مکاتب الحادی در انتهای امر به همین می رسند برخلاف مکتب اسلام.

البته توجه شود که فرق است بین حق و عدل پیشینی و حق و عدل پسینی؛ در مکاتب غیر الهی حق و عدل آنها پسینی است که چون ما می خواهیم حق است این همان استبداد است ولو اینکه شکل حکومت انتخابی باشد و با دموکراسی باشد و حاکم منتخب همه مردم باشد؛ لذا فرمان از دلخواه بر می آید و این همان حاکمیت استبدادی است اما در مکتب الهی حق و عدل پیشینی است که چون حق و عدل است به آن فرمان می دهیم چون خدا می گوید چنین می کنیم لذا فرمود:

﴿مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ تَوَلَّى فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيطًا﴾^۳؛

۱. سورة انعام: ۸۳ - ۸۹: این است حجتی که ما ابراهیم را بر قومش دادیم. ما هر که را بخواهیم به درجات رفیع بالا می بریم، که خدای تو به نظام و صلاح عالمیان آگاه و داناست؛ (۸۳)

و ما به ابراهیم، اسحاق و یعقوب را عطا کردیم و همه را به راه راست بداشتیم و نوح را پیش از ابراهیم و فرزندان او داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون را هدایت نمودیم و این چنین نیکوکاران را پاداش می دهیم. (۸۴)

و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس را [نیز که از نسل اویند، هدایت نمودیم] همه از شایستگان بودند. (۸۵)

و اسماعیل و یسع و یونس و لوط را [هدایت کردیم]، و همه را بر جهانیان برتری دادیم. (۸۶)

و از پدران و فرزندان و برادرانشان برخی را [برتری عطا کردیم]، و آنان را برگزیدیم و به راهی راست هدایت نمودیم. (۸۷)

این هدایت خداست که هر کس از بندگانش را بخواهد به آن هدایت می کند، و اگر [آنان با همه عظمت و مقامی که داشتند برای خدا] شریک قرار داده بودند، یقیناً آنچه عمل شایسته انجام می دادند، تباہ و بی اثر می شد. (۸۸)

آنها کسانی بودند که ما به آنها کتاب و فرمان و مقام نبوت عطا کردیم، پس اگر این قوم به اینها کافر شوند ما قومی را که هرگز کافر نشوند (مانند علی و شیعیانش که در دل و جان ایمان دارند) بدینها برگمارده ایم. (۸۹)

۲. و اگر [او] پاره ای از گفته ها را به دروغ بر ما می بست، (۴۴) ما او را به شدت می گرفتیم، (۴۵) سپس رگ قلبش را پاره می کردیم؛ (۴۶) در آن صورت هیچ کدام از شما مانع از عذاب او نبود، (۴۷) بی تردید این قرآن، وسیله پند و تذکری برای پرهیزکاران است. (۴۸)؛

۳. سورة نساء: ۸۰: هر که رسول را اطاعت کند خدا را اطاعت کرده، و هر که مخالفت کند (کیفر مخالفتش با خداست و) ما تو را به نگرهبانی آنها نفرستاده ایم.

بحث سر اطاعت خداست و نه اطاعت رسول؛ و همه افراد از جمله رسول و ... ناقلان یک فرمان قبلی و یک خیر پیشین هستند.

بنابراین منبع فرمان شخصیت اجتماعی جامعه را شکل می دهد که اگر بر اساس حق و عدل باشد شخصیت حق شکل می گیرد اما اگر بر اساسا دلخواه و هوای نفس شکل بگیرد آن شخصیتی که برای جامعه شکل می گیرد شخصیت مبتنی بر هوای نفس است که خداوند متعال این دو شخصیت را اینگونه تعبیر می نماید:

﴿الَمْ تَرَ كَيْفَ صَرَّبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ؛

تُؤْتِي أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ؛

وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ؛

يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ ﴿۱﴾؛

که ابتدا از شخصیت اول به شخصیتی پایدار و ریشه دارد و شخصیتی معرفی می نماید که همراه با قوانین هستی است اما شخصیت دیگر شخصیت بی ریشه و ناپایدار است که این عبارت «کلمه» همان فرمان است لذا اینکه می فرماید:

﴿إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ﴿۲﴾؛

بنابراین دو نوع فرمان داریم یک فرمانی که ریشه دار است و یک فرمانی که بر اساس هوی است و متغیر است و این دوگانه را خداوند متعال دائم به آن اشاره دارد و شناسنامه هر جامعه ای را امام آن جامعه می داند. به همین جهت است که خداوند متعال می فرماید:

﴿يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ فَمَنْ أُوِّيَ كِتَابُهُ بِيَمِينِهِ فَأُولَٰئِكَ يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا * وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَأَصْلَابٌ سَبِيلًا ﴿۳﴾؛

(به یاد آر) روزی که ما هر گروهی از مردم را با پیشوایشان (به پیشگاه حقیقت) می خوانیم، پس هر کس نامه عملش را به دست راست دهند آنها نامه خود را قرائت کنند و کمترین ستمی به آنها نخواهد شد.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

۱. سوره ابراهیم: ۲۴-۲۷: آیا ندانستی که خدا چگونه مثلی زده است؟ کلمه پاک [که اعتقاد واقعی به توحید است] مانند درخت پاک است، ریشه اش استوار و پابرجا و شاخه اش در آسمان است. (۲۴) میوه اش را به اجازه پروردگارش در هر زمانی می دهد. و خدا مثل ها را برای مردم می زند تا متذکر حقایق شوند. (۲۵) و مثل کلمه ناپاک [که عقاید باطل و بی پایه است] مانند درخت ناپاک است که از زمین ریشه کن شده و هیچ قرار و ثباتی ندارد. (۲۶) خدا مؤمنان را به سبب اعتقاد و ایمانشان در زندگی دنیا و آخرت ثابت قدم و پابرجا می دارد، و خدا ستمکاران [به آیاتش] را [به علت لجاجت و عنادشان] گمراه می کند، و خدا هر چه بخواهد [بر اساس حکمتش] انجام می دهد. (۲۷).

۲. سوره آل عمران: ۵۹: همانا مثل (خلقت) عیسی به امر خدا مثل خلقت آدم است که او را از خاک بساخت، سپس بدان خاک گفت: (بشری به حد کمال) باش، همان دم چنان گشت.

۳. سوره اسرا: ۷۱-۷۲.

دورنمای کلی مباحث

